۴۹

لندن ۱۲ اوت ۱۹۹۶

شکوه خانم عزیزم سلام!

نامه شما از یکسو شادم کرد و از سوی دیگر نگران، برای شاعر ارجمند آقای نوری علاء، که خوشبختانه حالا چنانکه نوشته اید حالش کمی خوب است. من هم روزگاری شبیه شما داشتم که به گفته لانگ فلو «دردهایی که بر دوشم بود، از توانائی ام سنگین تر می‌نمود» سفرم چندین ماه در راه بیمارستانها برای بدیع - همسرم طول کشید تا در ماه مه که هر دو به لندن آمدیم و باز او در اینجا به بیمارستان افتاد که فعلاً حالش بهتر است و هر دو در خانه‌ای که سالها پیش آنرا دیده اید زندگی میکنیم. البته در این مدت خودم هم چندان تندرست نبوده ام که نباید هم. زنده‌ام، خوب است.

طبیعی است که با این گرفتاری و بویژه که هنوز نمی‌شود بدیع را تنها گذاشت، سفرم به امریکا برای دیدار خواهرم به آینده واگذار شد که او برای مدتی رفت ایران.

و اما می‌خواهم بپرسم پویشگران در چه حالی است و چه آثاری خود شما و شاعر در این مدت به چاپ رسانده و به فرهنگ‌مان افزوده اید؟ امیدوارم بسیار باشد.

مگر قلم دست از سر ما بر می‌دارد؟ نه، تا آخرین نفس، و ما چه شادمانه زندگی‌مان را بر پایش می‌ریزیم! خوشحالم هم هستم که می‌نویسم، زیرا در رنج‌ها به گفته مسعود سعد «هنر پیوند جان ما است».

به هر حال در این مدت که از هم دور شدیم شعرهائی و نمایشنامه منظومی به نام «امیر تیمور» را نوشته ام که بر اساس تاریخ زندگی این امیر مقتدر قرون وسطائی است و به نظر خودم انتقامی است از هشتاد هزار کله انسانی که در اصفهان مناره شد. میدانید که امسال تندیس غول آسای تیمور را به عنوان بزرگداشت او با جشن‌های ملی در ازبکستان برپا کرده اند. خوب. بکنند. حکمگذاران ما هم بهتر از او نبوده اند. نمایشنامه ۲۰ صفحه بیشتر است و هنوز تصمیم نگرفته ام کجا چاپ کنم. خیلی دلم می‌خواست روی صحنه می‌دیدمش.

ببخشید که زیاد درباره خودم نوشتم. و از لطف ارزانی که به خانه‌تان دعوتم کرده اید تشکرم. لطفاً سلام گرم مرا به آقای نوری علاء برسانید و بگویید دل شاعر دریاست و دریا گاهی توفانی می‌شود و توفان‌ها زود گذرند...

تندرست و شاد باشید
ژاله

باز ببخشید که نامه را پاکنویس نکردم. نشانی تازه پشت پاکت است
و تلفن ۰۱۸۱ ـ ۵۲۹ ۱۱۱۲۱